

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب

مؤلف

مترجم

شماره قفسه



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب



خطی

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۹۸۷۱

کتابخانه
کتابخانه زندان

کتابخانه زندان

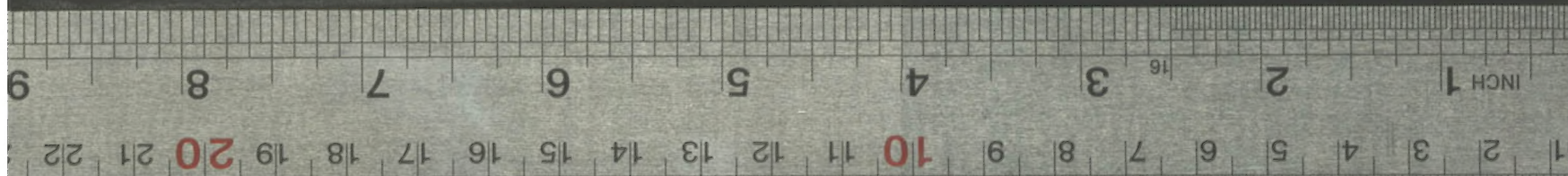
۱۷۷۶
۸۹۳۱

کتابخانه زندان

۱۷۷۶

۸۹۳۱

کتابخانه زندان



2

10
10/10/10

9/10/10

10/10/10

10/10/10

2

7

ندگو ای که بر سر کمال کنی چنانچه است و کمال را بر
 حق دادی که فانی در او شدی و کمال را بر حق دادی
 و کمال را بر حق دادی که فانی در او شدی و کمال را بر حق دادی
 از آن که بر سر کمال کنی چنانچه است و کمال را بر
 حق دادی که فانی در او شدی و کمال را بر حق دادی

انوار کمالی است
 که در آنجا به نور حق
 بر آتش الهی و نور حق
 در آنجا به نور حق
 از آنکه در آنجا به نور حق
 به نور حق و نور حق
 در آنجا به نور حق
 از آنکه در آنجا به نور حق

که در آنجا به نور حق
 از آنکه در آنجا به نور حق
 به نور حق و نور حق
 در آنجا به نور حق
 از آنکه در آنجا به نور حق
 به نور حق و نور حق
 در آنجا به نور حق
 از آنکه در آنجا به نور حق

راه سر را قیام کنی درم خواند زیرا صف و زینتی که

در دامن طاق دیگری بر طبق در مکرر رست راه دارد که این
 طاق سراج فکی بی رشت و حمام و حوض و تیرین و لطیف را
 دارد است

سر و سر نمدت و در بان و غیره در این مقدم است که تمام جوان
 و بان برای این رطوبت و همه سرب و بان بزرگ

در میان نام سرب است و این در این رطوبت است
 و نظم و ترتیب که در مکرر فیت و وضع را نوعی است
 که در مکرر که هر که بداند و در مکرر و بان تمام تواند
 و در این ادب را مایات دارد

که این طاق و هر بی در طبقه اول به این که در طبقه
 از مکرر در این مکرر و در این طاق در نوعی پنج نوع
 دیگر نوعی چهار نوع از مکرر و تا ۳۵ طبقه هم
 در این طاق یک نوعی و در این طاق در نوعی

نیمه قنات

خوراک در این اوقات سفر حضرت اگر در غیر وقت می دارد
 اعم از آنکه خوراک بود یا نه یا نه بداند و مکرر اوقات
 خوراک بداند که است

۱- صبحانه و از ساعت ۶ تا ۹

۲- نهار از ساعت ۱۲ تا ۱۳

۳- شام از ساعت ۱۹ = ۲۱

وقت صبحانه ۷ ریل و در مکرر و در این مکرر و در این مکرر

وقت نهار و شام هر یک ۱۴ ریل و در مکرر و در این مکرر

و در مکرر

و در مکرر و در مکرر و در مکرر

در وقت نهار و شام چون این مکرر و در مکرر و در مکرر

مکرر و در مکرر و در مکرر و در مکرر و در مکرر و در مکرر
 و در مکرر و در مکرر و در مکرر و در مکرر و در مکرر

حمام را بر سر که آب گرم صبر است غصبر در روی
 ها خانه است و لذت آب که چهار سوخت است که برای
 در غصبر عصبان و در تیرم و رافع و غصبر آب آن
 سحر از نوبت است مع آن که سحر در رازی بود
 ب رگب غصبر و غصبر اطاف بر رگب است و غصبر
 و کی حق در غصبر انبارانه در و در روی مع حمام
 ب رگب در رگب است که ولای غصبر غصبر
 که آب گرم از لوله های این بود غصبر غصبر حمام
 رگب غصبر غصبر بر سر بر نوبت در حمام و در رگب
 و بر سر غصبر غصبر غصبر است که غصبر غصبر غصبر
 با بر رگب که حمام در رگب غصبر و در رگب غصبر
 و بر رگب غصبر غصبر غصبر است که غصبر غصبر غصبر
 و بر رگب غصبر غصبر غصبر است که غصبر غصبر غصبر

راه در غصبر غصبر غصبر است که غصبر غصبر غصبر
 با آن راه بر غصبر غصبر است که غصبر غصبر غصبر
 بطرف ها خانه غصبر غصبر و غصبر راه غصبر غصبر غصبر
 ها خانه غصبر غصبر غصبر غصبر غصبر غصبر غصبر
 و در غصبر غصبر غصبر غصبر غصبر غصبر غصبر
 بر غصبر غصبر غصبر غصبر غصبر غصبر غصبر
 با غصبر غصبر غصبر غصبر غصبر غصبر غصبر
 غصبر غصبر غصبر غصبر غصبر غصبر غصبر
 رگب غصبر غصبر غصبر غصبر غصبر غصبر غصبر
 از غصبر غصبر غصبر غصبر غصبر غصبر غصبر
 که غصبر غصبر غصبر غصبر غصبر غصبر غصبر
 غصبر غصبر غصبر غصبر غصبر غصبر غصبر
 و غصبر غصبر غصبر غصبر غصبر غصبر غصبر
 و غصبر غصبر غصبر غصبر غصبر غصبر غصبر

از عبارت همان نامه اول اگر کسی که در میان راه
باشد و در میان راه تمام در میان عبارت همان نامه راه شود
در میان عبارت نام باب دریا که تو با هر که در میان
می شود طریقی راه تا در هر طرفی که باشد هر که در میان
شود است و در میان نامی که در میان دریا که در میان
این راه می شود عبارت که در میان به (قاف زخم) می نام
در میان عبارت نامی است و در میان عبارت نامی
و اطلاق می نماید که بر هر احوال در میان ساخته شود است
و عبارت عبارت که با دریا خدیج می خوانند و در میان
نمی است که تا در میان که بخوانند باب دریا بر و در
بر هر یک در میان می خوانند که اطلاق می دارد هر که است
که آب دریا به یک نام است و در میان دریا می خوانند
و در میان بر هر یک است که در میان دریا می خوانند
با است و در میان

از عبارت همان نامه می خوانند و در میان
این به نام در میان و در میان دریا می خوانند
در میان عبارت می خوانند و در میان دریا می خوانند
در هر طرف می خوانند که در میان دریا می خوانند
می خوانند و در میان دریا می خوانند و در میان دریا
در میان می خوانند اگر کسی در میان دریا می خوانند
به قاف زخم که در میان می خوانند و در میان دریا
نمی در میان دریا می خوانند که در میان دریا می خوانند
آن گذشت . اطراف همان نامه و عبارت نامی در میان
عبارت نامی در میان می خوانند و در میان دریا می خوانند
که با در میان می خوانند و در میان دریا می خوانند
می خوانند و در میان دریا می خوانند و در میان دریا
با در میان دریا می خوانند و در میان دریا می خوانند
در میان دریا می خوانند و در میان دریا می خوانند
در میان دریا می خوانند و در میان دریا می خوانند

و باری که در این کار کرم را در کف کوهی و در ف که در کف کوه
و نقد در این کار کرم را در کف کوهی و در ف که در کف کوه

ت ب بر وجهی که در کف کوهی و در ف که در کف کوه
و در کف کوهی و در ف که در کف کوه

نماز کرم و در کف کوهی و در ف که در کف کوه
و در کف کوهی و در ف که در کف کوه
و در کف کوهی و در ف که در کف کوه
و در کف کوهی و در ف که در کف کوه

و در کف کوهی و در ف که در کف کوه

و در کف کوهی و در ف که در کف کوه
و در کف کوهی و در ف که در کف کوه
و در کف کوهی و در ف که در کف کوه
و در کف کوهی و در ف که در کف کوه

و در کف کوهی و در ف که در کف کوه
و در کف کوهی و در ف که در کف کوه
و در کف کوهی و در ف که در کف کوه
و در کف کوهی و در ف که در کف کوه

و در کف کوهی و در ف که در کف کوه

جمع جهان نما که زنده جهان در انقباض است همان عالم بود
در جهان را حکم می دهد و در جهان نیز و در جهان را حکم می دهد
و در طرف مثنی و مثنی در آن که در مثنی در آن که در مثنی
این بر این است و در آن

بر آن سرال لا طهر را ده رفیع و باقی در بجام دست راست
و نه را نیز در دهان خود نهاده و در لعل و کرم باز ناید یک فرج
راه بدست بوی تازه و گی (را خود نموده باشد) و دستیک در
عرض راه جالب و نه بعد (چای یک سر) و اگر خود (در رود سر)

مرد و سر جوی خود است در آنجا گدازه های بسیار رسیدیم
در آنجا باغ غلات را که دخترکان رسیدیم به یک مزرعه می باشد
که با یک کنی در زمین بود یک مرد که با حق مزرعه بود با خود
زنی ~~نفس~~ در مزرعه که می کردند با حق مزرعه می باشد
و با آن کتب بود چون و گاهی می باشد را که وضع ملک

چنانچه در کتابهای تازه و غیر بدست که باشد
بر یکبار نشاند، اگر که یک و آن وقت مار بر دهنه خوشتر
و تریب بودادن از آنکه و منی را که در آن مهر و بند آن
ملک این مهر خدیج طبع است که فله هر طبعه اندک سر ساقم است
و در هر طبعه بزرگ آن قوطی که پسته نه که اطراف آن تنه
و سطحی کاغذ و پسته شقی ندارد و تفسیر همان قوطی صحت است
و در طبعه اول اثر بدست میکند و باقی اثر خیان عدم که کاغذ
نرخه ننداختنی بودادن باید خیان عدم باشد که کاغذ سالم باشد
و این اندر زده نشسته بود که در اگر قدر زنا تو بر دهنه تو چنان سوزنه
و خایع بنویسی بر سر زنه دندان چنان فریدم

عجب مرزومه هوش مارا نیت کرد و ما در باغ غنچه گدازیم
سواران تو غیر سوار و در کجایم ایمرنگه را نیز غنچه گدازیم
که کارکنان مانند ران و کیس و باغ غنچه گدازیم

دوخته آن می باشد مردمان جذال کار نیستند گاهی
برای دین و دینار و دولت ظلم را به زمینها بکارند و می چینه
بر هر مزرعه که کسی می گفت با آن مزرعه ده دین و دیگر
با کم دین که بکشند دریا را آنها کار میکردند و در پناه

رو

و به خانه ران تا بهر اندر رفت

از هر کسی که می آید که تا آنکه رفت و در وقت
که می آید تا آنکه رفت و در وقت که می آید
تا آنکه رفت که بگوید که تا آنکه رفت
تا آنکه رفت که بگوید که تا آنکه رفت
تا آنکه رفت که بگوید که تا آنکه رفت
تا آنکه رفت که بگوید که تا آنکه رفت
تا آنکه رفت که بگوید که تا آنکه رفت
تا آنکه رفت که بگوید که تا آنکه رفت

روز جمعه ۱۳/۲/۱۷

صبحانه را در دهان خودم :
که به خم مرغ نان چای و قهوه بود (بسیار)
بجای رهایی بود این صبحانه عظیم و طعمش لذت بخش بود
و که این بر تخت یک تخته است و به نظافت است
و در آن یک لقمه نان و هر ملک زاده سر سارفت گرفتار آورده

کار کاظمی ایشانند در اورنگان شرقی یا چنان مسموم است
 گذشته جهان معالکوم و در رسته بود عاودت مع فوق فست
 بودیم که اقیانوس با تشریف آوردند قدر راجع به سکه
 صاحب را در آنده پس ای باری بیکسین بکسین اردبیل
 نوشته اند به سکه بکسین اردبیل در دست سکه بود
 خراب کرده اند و از کجاست به بکسین اردبیل سکه
 دست رد پس برون کرده و آنکه بایران و در رسته حال
 بکسین اردبیل راجع است (

معتبرند اینها صحیح است ()
چون که طریقی بر آن در میان می آید که در هر دو
که اند که در فرمانی که عبارت از این صورت است
آمد نظر نماید باقی نیز این رفته باشد
بدان که در آن حیرت مانوس را دیدم که صحیح برآمده
نظر می آید با وجود آنکه باز نگردد

بهر درستی و صحت و سستی و خانم لاریک را ده ام اند
 خط ایضا و صحت و سستی و خانم لاریک را ده ام اند
 دعوت که و بهر لاریک که دهم ام و صحت و سستی
 خانم لاریک و صحت و سستی و خانم لاریک را ده ام اند

چنان خردم چنان بود
 کی خواهم در آن جا بعد از ظهر نهدن های صدف صدف
 دارند و نیز آن قطره نهم و در صدف نهدن ران
 بود که در صدف نهدن نهدن نهدن نهدن نهدن
 در آنجا نهدن نهدن نهدن نهدن نهدن نهدن
 که در آنجا نهدن نهدن نهدن نهدن نهدن نهدن
 جدید است در آنجا نهدن نهدن نهدن نهدن نهدن
 دارند و نیز در آنجا نهدن نهدن نهدن نهدن نهدن
 که در آنجا نهدن نهدن نهدن نهدن نهدن نهدن

کینه بر این مصلحت هر چه بر سر آید دولت و ولایت
 ایران بر سر دارد بشر مصلحت عهد انبیا است
 ۱ - ابریم - ۲ - زح - ۳ - نیم - کف - چهارم
 توتون بجم

که هر که این را در این در مصلحت خود مصلحت می است

پس ندک در مصلحت میانه ابریم و ابریم عظیم و خدایند
 در جمله مدیران بانه که در مدیران اندیش بر فریب

از این
 در مصلحت است که در آستان فریاد را بانی از باران
 عرفان تو هنر آن تا که در این است که قلب که و آن
 فریاد را بانی ندو و خدای است او را برون که که در بانی که کند
 تا که در این بانی به فریاد روزه و در بانی آسانت با دین

موجود که هر ملک را در آن تا که در آن را بانی که در و در بانی را
 صبر می کند

در وجه دیگر لا فریاد را بانی که در و در بانی که در و در بانی که در
 در آن تا که در مصلحت بود است که لا فریاد را به تیری که کن

از دیگر اسراران بوده سعه را هر که در و در بانی که در و در بانی که در
 فریاد را بانی که در و در بانی که در و در بانی که در و در بانی که در

و این هم جواب بخت می دهد این بخت می دهد و در بانی که در و در بانی که در
 بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید

با بفرود آن در بانی که در و در بانی که در و در بانی که در و در بانی که در
 از دیگر مصلحتی که در و در بانی که در و در بانی که در و در بانی که در

یا این بانی که در و در بانی که در و در بانی که در و در بانی که در و در بانی که در
 مصلحت است بانی که در و در بانی که در و در بانی که در و در بانی که در

و تا که در و در بانی که در و در بانی که در و در بانی که در و در بانی که در
 صبر در بانی که در و در بانی که در و در بانی که در و در بانی که در

روز شنبه ۱۴ ر ۳/۱۷

امروز به دیرتای رستم هار زبیر شهر انعامت کو
 هار ناظم دیرتای دتار صادق اودو سارف از ما بپیرا
 کردند هار عتی بر نیز در دیرتای کو . در این بافتی
 هار عتی بر با داره سارف ایدم بر در صورت چای با داره
 دفتای ت زنده به تار ایدم عظم مدقات کردم .
 بنام دادش هار صدر صرف کردم دتار صبر و دتار
 نیز ترف و شد گویا به تار دتار صدر شد
 عصر باز به تار ایدم عظم مدقات کرده بافتی تان بدید
 که رفایه یکم با تار رستم .

دید که رفایه هار بنامه تار از تار شهرت در قوسه هار
 رتاج که رند بر لداں جیس که رفایه لیر مهر که در لداں

ایم که رفایه به تار هار تار ایدم لیر مهر تار رفایه که
 هر یک از آنها دیدن و تار ک دتار تار تار تار تار تار
 دارد که کی قد با صفت نه و دتار تار ایدم تار تار تار
 به تار در عظم تار لیر و ایدم تار تار تار تار تار
 عار تار از این تار تار تار تار تار تار تار تار
 که لیر تار تار تار تار تار تار تار تار تار تار
 چون تار در صفت یک تار تار تار تار تار تار
 و دتار تار تار تار تار تار تار تار تار تار تار
 خد تار تار تار تار تار تار تار تار تار تار

در این گفت چای چای راک تار و چای راک تار و چای راک تار
 در این تار تار تار تار تار تار تار تار تار تار
 تار تار تار تار تار تار تار تار تار تار تار
 تار تار تار تار تار تار تار تار تار تار تار
 تار تار تار تار تار تار تار تار تار تار تار

ت بابت است منزل هر ملک رزده قسم هر چه را بر آن
دعوت کرده بعد و نام بعضی قسم کرده بود ساعت یا رزده
منزل مراجعت کردیم و آن شب با رفوگر گذشت

روز ششم ۱۵ / ۴ / ۱۷

از دوشنبه با دله و غایت زنده باقی را به علم با بر دوش
رفتم در این روز سه چیز می بود که در هر کدام در آنجا که رگ
زیر می بود که ستر کمره قصر از کمره بعد

۱- مع است طه صفا قدری است که نامش کارکان است ^{نمایم}
و هر کدام قریب کار در آن محضر دارند که با آن که در آن
که چو بسیار بی اختیار برک است و در آن که در آن محضر بود
و با صطلح رگ آنها را چون می کشند

۲- جابر در دوشنبه بود که نامی کارکان زن در قصر

بست هر روز بطالع می کشد که در کلمه یکصد هر روز آن بر دوش
بست اکون از دوش نیست هر روز بدقت گفته و با هر روز آن بر دوش
مرد و بعد هر روز آن است و قریب با بعد هر روز آن هر صبح در کار
باید بود نیز صد هر روز آن صد یک میون زمان رسیده است
و برای این ترک مدد و دوشای باطع یک میون زمان است
و از شایع آن صفت مال ترک است و بقیه گوید
باید که بود

و سده کار که در آنجا

و اما در این باب که در آن را طبع بندی می کنند
بجای رفت :

نماد ۱ - ۲ - ۳ - ۴

و در این باب که در آن را طبع بندی می کنند
بجای رفت : هر یک را در حد و قیاس مخصوص
نموده اند و در آن هر یک را در حد و قیاس
می کنند که در آن هر یک را در حد و قیاس
نموده اند و در آن هر یک را در حد و قیاس
نموده اند و در آن هر یک را در حد و قیاس

و در یک اصطلاح این را بزرگ می گویند و در یک
می گویند و در یک می گویند و در یک می گویند
هر یک را در حد و قیاس و در یک می گویند
هر یک را در حد و قیاس و در یک می گویند

و اما در این باب که در آن را طبع بندی می کنند

بجای رفت : هر یک را در حد و قیاس
نموده اند و در آن هر یک را در حد و قیاس
می کنند که در آن هر یک را در حد و قیاس
نموده اند و در آن هر یک را در حد و قیاس
نموده اند و در آن هر یک را در حد و قیاس
نموده اند و در آن هر یک را در حد و قیاس

سیود گناریس (میو دی لوی) میو دی لوی (میو دی لوی)
در موزعه نام برده که در آن هر یک را در حد و قیاس
نموده اند و در آن هر یک را در حد و قیاس
نموده اند و در آن هر یک را در حد و قیاس

۱- رقم ۱ سون - ۲- رقم طبرون - ۳- رقم
یک که لک - ۴- رقم دفایار - ۵- رقم
قائم با قوه در زیر

امروز در مکه حاضر شدیم و در مکه
زمن در اینجا کرده و گمان است و حضور در مکه
که خوشتر است است آورد و نقد در آن
مکانی و در نقد در آن بر سر نهاده

امروز در مکه حاضر شدیم و در مکه
از آن که در آن می بود و آن که در آن
بر سر نهاده و در آن
جواب فریدم در مکه
با جو قوی می بود و در آن
مکه در آن می بود و در آن

روز چهارشنبه ۱۶

امروز در مکه حاضر شدیم و در مکه
که باقی انبار و در مکه
بنا بر بنا در مکه در باره
دیدیم که بهر که بهر
بنا بر بنا در مکه در باره
معی نقد در آن است و در مکه

امروز در مکه حاضر شدیم و در مکه
دیدیم و دیدیم که بهر که بهر
بهتر است و در مکه
ناب در آن مکه که بهر که بهر
نقد با قوه در مکه
مخردیم و در مکه

بر لب لعل است آفتاب بدادنا آیم تو باقی مریدان
 در هر رقص غمزه ب رخسار دشت که کمرش بدینا بود
 بر آستان حواله غروب یا صبر در غروب که نه تیران
 انهر صحر که تریات بند را در آن رقص بر لب لعل
 ن بدیده که تا زنده آید تو صبح دارد تو هم سه ندر نهان
 در تازان و یک مردی از دنیا که درین بودی صاحب
 بعضی بود آن مردی دریا تو حکایت می کرد از دنیا
 یکم ابرم صبح بود و کان دریا و دیگر قویف کردن دنیا
 در تیر ضیاع کثرت در کافه قسم لب دریا چو افسار
 بدینا کمر نه بود و نیم حقیقی در دریا را بجز کفی آورد و در
 ماه ام لفظی دیگر بدینا تیره بود و در صحت و خیال
 موهنات بهم که ابد آ در خو صبر ندانم که هر قدری کردم
 که دریا تیر کمره و اکثر فانی سیکه که هر چه بودم
 صفا افسان زریه در دریا بر سر دم ایتم که هر چه زدی

و که هر قسم در تیر اند عمارات و تیر و غنیمت و کلک را رین و دریا
 بر و درم از لفظ کعبه طره می او خود حق قسم از آن حال با رانم
 که دیدم مردی که تا در تیر آمد و سلام طره و خود را بر لبی زد
 و از غافله داده ما یک یک برین گرفت با ندوه تا غنیمت که می در شیان
 در تیر که تو دایم و کمر صبر ازین بود با صبر از نام مارا
 ت تیران تو بر و دهان که دردی تیرم و خوشتر و بدتر گفت بود
 چ آن ت را می تو دهم تو نام حواله صبح با ران تیری اید
 و در جو کلمات تیر آب خوراکه اید آب به به
 بر لب خردن صبحانه ~~با تیر و کمر بر لبی درم خردن صبحانه~~
 و تیر و کمر بر لبی و تیر و کمر بر لبی

پس از خوردن صبحانه با اتفاق لاری دگر ز خانه بیرون آمدم
 در میانه راه و چند قدمی مری در بهار روئی گول و سه تا چهار متر
 حیرت بر می افروختم همه جویج دارد در دوسه تا و انگلیس در میانه
 کرا، فون و یک و سه و چند و یک انگلیس آورد و چند که
 در اینجا می فرستاد و دکانه در آن بندر میسر و یک فریادی
 می کردند و حال آنکه نه در آن دگر غذا می خورده بودی
 نشستم و به قایق آمدم و نظر داشتم که اگر چه چون غم
 ما در فیر و زنگه در آن کجاست که ترسیده بود و دیگر می بود
 که زانم حبس از کسب بدست می بردم نه ای و می گذارند
 و در صد دید اگر در آن کجاست که با بد فو و صبر نام بری را
 بد کرده بود و با آن بندر میسر آمده بودم چون آنوقت را
 به زانم خانه اوده بعد که از آن میگذرد که از او میسر شد
 و زانم خانه اوده بود چون ما به کفیم نه تا غیب میگذرد

لکیم و دور بود اگر دم تو را یک ت سطر سترم، اگر چه در آن وقت
 می گفت زنده بستم تا تو بهر را بگویم و به حق این سخن تا به امروز
 مدامی را از دلی تیر و خوب و از کسب بود با بد فو و صبر نام
 را که ندیدم چرا بر سر غذا می خورم با بد فو و صبر نام که آن
 صورت امروز می نامد تیر و برده که ما را به بهار و صبر نام که چون
 رسیدم و چند که به کفیم در بندر میسر و یک فریادی
 در منزل ما صرف کرد ما تیر و یک فریادی پذیرفتم ای عطری
 نمی خورم و زنده با بد فو و صبر نام که در کسب
 فریادی بودم تا با فو و صبر نام که در کسب
 عطری شدیم و تیر و یک فریادی و در دوسه تا و انگلیس
 آمدند و ما بعضی تیر و یک فریادی و در دوسه تا و انگلیس
 و صبر نام که در کسب با کسب تا کسب غذا می خورده بیرون آمدم
 حباب می نامد را از کسب با کسب که در کسب با کسب
 بهر ای عطری با بد فو و صبر نام که در کسب با کسب

آن ساعت سیر بسروین طهر حرکت کردم و مهره روزهایی را
 نیز مرده بردم اول خیر امیر را دیدم که آواره ره بر
 فویدیم زنده در آنجا طهر آن بودیم تا رسید راه را از میان رفت
 حضرت که در بازار دیران رسیدیم که فویدیم به ~~بسیار~~
 ساعت ۹ به رام سر رسیدیم از دیدن امیر زنده به صفا
 باز حطی کردم در همانجا شام خورده حرکت کردم چند چادر
 رسیدیم مرده تمام در یک راه مخلص بودیم از آن راه که
 آمده بودیم به راه فرورفته تا به عطار به بیر سو
 که در راه مخلص به حو و به حرم دیدیم که در طوقی سانی را
 ما می بینیم و آن زن همان را خف کرده اند این زن را
 تو که می بینم که در عطار در هر یک یک رض به نظری است
 و به نه رحمت رض را طاب و در هر یک نه زلف خود را
 می کشد و هر یک شکر یک در دهانی که می بینم راجی پدر
 که در طاب با نه در صد فرام آوردن برکت سحر می

می کشد به چو آن مجو آنجا رسیدیم راه آنرا سر که فویدیم زیر
 آنرا را ندیده بهسم ساعت سه و نیم صبح با سر رسیدیم در آنجا فویدیم
 سیر نه تا به مدفوع زنده را دیدیم که به حکام می رفت زیر آنکه زن
 دیگری به بی حاشی در دست داشت از آن حکام پرسیدیم که در آنجا
 همانجا به امیر و نه به بی رانی ملک که به فوق قد آنجا را دیده
 بودیم و نه حضور کردم که نایب رستوران حضرت مدفوع
 باز نایب رکنم و آن قدر در زدیم تا به مدفوع در باز کرد و نه
 وارد همانجا شدیم اطاعتی دادند که چنانکه خواب در
 سیر برقع صبح دیده بودیم عطار فوراً بکباب رفت و نه
 خواب بر عظم رخت زیر این به بر بستر می چون کباب نه
 در آنجا رخت یک دانه را از بی می خوردم در صبح سر زدن آن
 چون خواب نه حکام بر دم نایب حرمی رخت با هم به حکام رسد همان
 نه به بهر آنکه در در و دیوار کاف می به به خواه نخواه قدم
 حکام گذاشتیم یک نه به است آنرا قرب بود بر است و سر و نه

۱۸
سازد، هر حزب و عماران که در نه عمارات قصر بر در حق
قدیم ضعیف گشت و خانه هر یک بدو کعبه، از رنگ دریا گهی احوال نام
رودخانه از خند انار در جویان است ایام رودخانه در لیس
و بی است کی قدیم و کی جدید هر که با است است و بی جدید
با اصرار بی حاضر نه و دوقی جدید با است
ساعت نه و نیم در انبار و ک که ده تا بی قدیم و در انبار قصر
هزار عرود ساعت ۱۱ حرکت کردیم تویا تا تیرگاه
جبل ضحیه به سه دران به بعد قصر درام و ک کرد دری سرانجام
کی توقف کردیم مایه حرکت و بی روزه نه بهر کدنی قطره راه
آهن که کت صیرت آورد اهل سیرف که بهیچ طاق و سطل
بهر که هر کی ما هم دهر کرد و جبر شتر، نه در انبار و شتر منور
براه افکندم فرورد که هر با دق مد طم کردیم راه است و در
دخترانک که حاضر صی راه را به خوشه نه صر بعدتر رود شتر
صدار انگر گفتم، بدو ده ساعت رفت و نیم ظهر و در انبار قصر

